



میرویس موج

از بی تباران

و ما اجساد پدران مان را
بر دار تکفیر می زنیم،
در میدان تردید.
*

ما در خاک بیگانه،
بیگانه از خویشیم،
بیگانه از پیشیم.
*

ما در دریای خون شناوریم،
و وضو گرفته گان زمزم را
پاک ندانیم.
*

ما با خنجر خو گرفته ایم،
و خارستان خدنگزا را مقدس دانیم.
از گلزار بیزاریم.
*

شهر ما بی مرز است.
ما در خانه بیست و یک کوچه شصت و سه
می زییم.
ما از تبار بی تبارانیم.

پیراهن

تنهایی

یگانه پیراهنی ست که بر تن دارم،
در فصل سرد غربت.

پیراهن شیرنگم،
معبر سرماست،
تا مغز استخوانم.

از گرمای اجاق نوازش،
نشانی نیست
که دروازه های دلها، نشان قفل نکوهش دارند.

آسمان ابری ست،
هوا توفانی،
ابر شباهتی با رنگ پیراهنم دارد،
باید از آبهای آنسوی مهر برخاسته باشد.

مهر پیدایش نیست،
شاید آنسوی ابرها پنهان باشد.

برف اندوه
می بارد،
بر زمین زندگی.

زمین سرد است،
سرد سرد سرد
گویی،
این خاک
در انجماد همیشگی بوده است.

باد خشماگین می رسد
از سمت دو رنگی،
می درد و می کشد و می برد
چونان چنگیزیان
دل و عشق و آرزو را،
نشان انگشتانش
پیداست
از پیکرم

باد
برف را
بر جاده هستی می پراگند.

دیری ست
پاهایم
فریاد می کشند،
واژه رفتن را.

برف می بارد و می بارد،
برف می پوشد تنم را.

و من
اینک،
پیراهنی دیگر دارم،
تنهایی
یگانه پیراهنی نیست که بر تن دارم.

ساقه سبز دوستی

بگو بگو بگو شور حیات ما چه شد
بگو بگو بگو نور صفات ما چه شد

مبر مبر مرا سوی سلول خاموشی
بگو بگو بگو راه نجات ما چه شد

مده مده مرا میوه ی تلخ بیکسی
بگو بگو بگو نقل و نبات ما چه شد

مرو مرو مرو سوی دیار دشمنی
بگو بگو بگو صلح و ثبات ما چه شد

مزن مزن مزن حرف درشت دلشکن
بگو بگو بگو لطف نکات ما چه شد

مبر مبر مبر ساقه ی سبز دوستی
بگو بگو بگو حسن نیت ما چه شد

مخوان مخوان مخوان دفتر تار اهرمن
بگو بگو بگو صوم و صلوات ما چه شد

مکن مکن مکن خانه اندهان دلت
بگو بگو بگو ثلث زکات ما چه شد

مگو مگو مگو قصه قاف و دیو شب
بگو بگو بگو پرتو ذات ما چه شد